

کنوانسیون حفظ و ترویج تنوع بیان‌های فرهنگی و رویکرد جمهوری اسلامی ایران و اتحادیه اروپا نسبت به آن

مجید وحید^۱ * مریم اسماعیلی فرد^۲

چکیده

در این مقاله برآنیم زمینه‌های تاریخی و نظری شکل‌گیری مرجعیت جدید فرهنگ بر اساس تنوع و تکثر را بشناسیم و نشان دهیم که در سطح جهان این مرجعیت مبنای توسعه انسانی و پایدار شمرده می‌شود. دوم، می‌کوشیم به بررسی چرایی رویکرد جمهوری اسلامی ایران و اتحادیه اروپا نسبت به کنوانسیون حفظ و ترویج تنوع بیان‌های فرهنگی به‌عنوان دو مجموعه با رویکرد اعلانی یکسان در ابتدا و رویکرد عملی متفاوت در ادامه بپردازیم. با این هدف، به شیوه مطالعه اسنادی و به منظور آزمون فرضیه پژوهش، به بررسی مرجعیت رسمی سیاست‌گذاری فرهنگی ایران و اروپا پرداخته‌ایم. یافته‌های پژوهش نشان داد: رویکرد جزر و مدی و متناقض ایران ناشی از عدم اجماع در مرجعیت سیاست‌گذاری فرهنگی و رویکرد موافق و پویای اروپا، ناشی از همسویی مرجعیت سیاست‌گذاری فرهنگی اتحادیه اروپا و کنوانسیون است.

واژگان کلیدی: سیاست‌گذاری فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، سیاست‌گذاری فرهنگی اتحادیه اروپا، کنوانسیون حفظ و ترویج تنوع بیان‌های فرهنگی و مفهوم مرجعیت.

فصلنامه راهبرد اجتماعی فرهنگی • سال سوم • شماره یازدهم • تابستان ۹۳ • صص ۱۴۸-۱۱۷

تاریخ دریافت مقاله: ۹۲/۱۰/۱۲ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۳/۴/۱۵

۱. استادیار علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، نویسنده مسئول (mvahid@ut.ac.ir).

۲. دانشجوی دکترای سیاست‌گذاری عمومی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران (maryam.esmaeilifard@gmail.com).

مقدمه

موضوع توسعه از نیمه دوم قرن بیستم به این سو محور سیاست‌های شمار گسترده‌ای از کشورهای جهان بوده است و دغدغه آن به ظهور پارادایم‌های متفاوتی انجامیده است که هر یک تحت تأثیر زمان و مکان خاص خود بنیان یافته، به محک آزمون نهاده شده و راه را بر پارادایم‌های غنی‌تر گشوده‌اند. محور اساسی این پارادایم‌ها متفاوت بوده است. نظریات متقدم بیشتر اقتصادمحور بودند. تأکید صرف بر اقتصاد، تلاش برای ارائه الگویی فرازمانی و فرامکانی، بی‌توجهی به ابعاد مختلف انسان و نیز تفاوت‌های جوامع بشری در عمل کم‌بخت جلوه‌گر شد. از این رو، پارادایم‌هایی ظهور یافتند که به لحاظ موضوع، روش و هدف تکثر را مبنا قرار دادند. بنیان این گردش در پارادایم را در کارهای سازمان آموزشی، علمی، فرهنگی ملل متحد (یونسکو) می‌توان جست و نمود آن را در ایجاد مرجعیت تنوع فرهنگی به‌عنوان محور توسعه فرهنگی. این مرجعیت با کنوانسیون حفظ و ترویج تنوع بیان‌های فرهنگی ساختاری عملیاتی و کاربردی یافته است.

مقصود از تنوع فرهنگی، ارزش یکسان فرهنگ‌های گوناگون و لزوم برابری آنها در پیشگاه انسان‌هاست. در نگاه یونسکو، تنوع فرهنگی قابل مقایسه با تنوع زیست‌محیطی است. همان‌گونه که در محیط زیست تنوع مخلوقات زیباست و مطلوب، در زندگی اجتماعی نیز تنوع فرهنگی لازم است و اجتناب‌ناپذیر. تنوع فرهنگی را می‌توان به رودخانه رنگین‌کمان^۱ تعبیر کرد که رنگ‌های گوناگون آن همه زیبا هستند و زیبایی یکسان دارند و بدون همه آنها پدیده رنگین‌کمان فاقد معنا خواهد بود. اجتماع خلاق انسانی نیز بدون همه فرهنگ‌ها که از احترام یکسان برخوردارند، فاقد بنیان خواهد بود. در این نگاه، محدود

۱. تعبیر «رودخانه رنگین‌کمان» وام گرفته از عنوان بخش اول گزارش جهانی فرهنگ ۲۰۰۰: تنوع‌گرایی، تضاد و تکثر‌گرایی (۱۳۸۱) است. این بخش با الهام از نظریه «ملت رنگین‌کمان» نلسون ماندلا، رئیس‌جمهور سابق آفریقای جنوبی، مفهوم «رودخانه رنگین‌کمان» فرهنگ‌ها را عرضه کرده که در پرتو آن فرهنگ‌ها با جریان‌های مختلف در هم می‌آمیزند.

ساختن تنوع فرهنگی، آغاز راه توتالیترسیم است.

یونسکو مبانی فکری تنوع فرهنگی را در تلاش‌هایی می‌بیند که به‌ویژه در قرن بیستم میلادی به بار نشسته است. عمده‌ترین این مبانی عبارتند از: دموکراسی به منزله نظام سیاسی مطلوب که اسباب مشارکت فعالانه شهروند را در زندگی سیاسی و اجتماعی فراهم می‌سازد، کثرت‌گرایی که عرصه را بر تضارب آرا و اندیشه‌های برآمده از افق‌های گوناگون تمدنی و سرزمینی مستعد می‌سازد و به همراه خود تساهل را به ارمغان می‌آورد و حقوق بشر که بنیان حقوقی تفکر تنوع را پدید می‌آورد. در زمینه حقوق بشر، اعلامیه جهانی حقوق بشر، مصوب سازمان ملل متحد، بستر ساز مجموعه‌ای از حقوق بنیادین برای انسان شده است که احترام به آن طبعاً و قطعاً به گسترش تنوع فرهنگی منجر می‌شود.

در این نوشتار بر آنیم ضمن مروری اجمالی بر زمینه‌های فکری و تاریخی این کنوانسیون، پرتویی بر منطق حاکم بر آن اندازیم. سپس به چرایی رویکرد جمهوری اسلامی ایران و اتحادیه اروپا نسبت به کنوانسیون به‌عنوان دو مجموعه با رویکرد اعلانی یکسان در آغاز کار و رویکرد عملی متفاوت در ادامه خواهیم پرداخت. شایان ذکر است که مجلس جمهوری اسلامی ایران هنوز این کنوانسیون را علی‌رغم تأیید از سوی دولت در سال ۲۰۰۵، در دستور کار خود برای تصویب قرار نداده است، حال آنکه کشورهای عضو اتحادیه اروپا در این خصوص تأخیر نداشته‌اند. در پاسخ به چرایی این، از روش مطالعه اسنادی و چارچوب مفهومی مرجعیت^۱ در سیاست‌گذاری عمومی بهره خواهیم برد.

مفهوم مرجعیت از مفاهیم بنیادین رشته سیاست‌گذاری عمومی است و به کار بستن آن راه را بر فهم چرایی اقدامات دولت‌ها بسیار می‌گشاید. مرجعیت‌ها، نظام‌های تصویری از واقعیت هستند که به واسطه آن می‌توان جهان پیرامون را شناخت و آن را موضوع تفسیر یا تغییر قرار داد. مرجعیت‌ها بنیان‌های شناختی اقدامند. به‌عنوان مثال در عرصه پیشرفت، مرجعیت دانش‌محور، در بخش کشاورزی مرجعیت خودکفایی و در بخش دفاع، مرجعیت بازدارندگی، منطق و امکانات اقدامی را فراهم می‌آورند که با منطق و امکانات اقدام بر بنیان مرجعیت‌های دیگر در مغایرت تام است.

وجود مرجعیت‌ها در ابعاد کلان و بخشی و هماهنگی آنها، نشان از نظام‌های زندگی انسانی کارآمد دارد و نبود یا تعارض میان مرجعیت‌ها در یک جامعه انسانی، کار را بر

1. Référentiel

سیاست و سیاست گذاری دشوار می سازد.

اتحادیه اروپا، در حال حاضر، وضعیتی از اجماع مرجعیتی را پیش رو می گذارد که در آن مرجعیت اقتصاد، سرمایه داری، مرجعیت سیاست، دموکراسی، مرجعیت اجتماع، کثرت گرایی و مرجعیت فرهنگ و تنوع است. بخش های گوناگون سیاست گذاری در اتحادیه اروپا قاعده تاً باید خود را با این اجماع مرجعیتی کلان هماهنگ سازند (وحید، الف ۱۳۸۴: ۲۶۶-۲۶۷؛ وحید، ۱۳۸۴ ب: ۳۲۷-۳۲۹؛ مولر، ۱۳۷۸: ۵۸-۵۱). نمود این اجماع سازی اروپایی (که از مرزهای اروپا گذشته است و بعدی جهانی یافته است) در حوزه فرهنگ، کنوانسیون حفظ و ترویج تنوع بیان های فرهنگی است. ایران، چنانکه پیش تر ذکر شد، امضاکننده این کنوانسیون است. ایران البته بیان های مرجعیتی متفاوتی نسبت به اروپا و حوزه تمدن غربی دارد. در اینجا، این بنیان ها را مقایسه می کنیم تا منطق تمایز در اقدامات را دریابیم.

ساختار این مقاله، بر اساس آنچه ذکر شد، بر سه بخش استوار است. در بخش نخست، بحثی در خصوص زمینه های فکری و تاریخی شکل گیری این کنوانسیون مطرح شده و در پی آن رویکرد جمهوری اسلامی ایران به این کنوانسیون محور بحث قرار داده شده و در بخش آخر به رویکرد جامعه اروپا پرداخته می شود. در پایان نتیجه در قالب سنتز عرضه خواهد شد.

۱. زمینه های فکری و تاریخی کنوانسیون حفظ و ترویج تنوع بیان های فرهنگی

در این بخش در جست و جوی زمینه های فکری و تاریخی کنوانسیون حفظ و ترویج تنوع بیان های فرهنگی، شمای از سیر تطور نظریات توسعه، مفهوم رشد اقتصادی تا مفهوم توسعه فرهنگی و توسعه با سیمای انسانی ارائه می شود. تلاش شده است تصویر ارائه شده تا حد امکان بنیادی و جامع باشد. بدین منظور بررسی تطور تاریخی را با نگاهی بر آرای پدران نظریات توسعه (کلاسیک ها) آغاز می کنیم. بر بنیان توسعه، نقد و تفسیر این آرا، به باور بسیاری مفسران، نظریات آتی عرضه شده اند.

نزد کلاسیک ها، بیش از آنکه سخن از توسعه باشد، درباره رشد بحث می شود؛ رشدی که از طریق بازارهای خودتنظیم و قواعد دست نامرئی و بدون دخالت نیروهای خارجی حاصل می شود. بر این مبنا رفاه و سعادت تنها در نظامی مبتنی بر لیبرالیسم و نفع شخصی به دست می آید. کلاسیک ها با روشی قیاسی نظریه ای کلی و جهانگیر را ارائه

کردند که مورد جرح و تعدیل مارژینالیست‌ها و رد پیروان مکتب تاریخی و نهاد گران و واژگونی سوسیالیست‌ها قرار گرفت.

پیروان مکتب تاریخی با روشی استقرایی و تجربی امکان ارائه تئوری اقتصادی جهانگیر را زیر سؤال برده و بر به کارگیری آمار اقتصادی، منحصر به فرد بودن اقتصاد هر کشور و بنابراین ضرورت الگوی بومی توسعه، اجتناب از الگوهای انتزاعی در تحلیل اقتصادی، لزوم یافتن تعامل پدیده‌های اقتصادی با عوامل غیر اقتصادی و تلاش برای درک تطور تاریخی اقتصادها پای فشردند. نظریه پردازان این مکتب معتقد بودند: برای بالا بردن سطح رفاه اقتصادی جامعه، ابتدا باید ملیت و فرهنگ هر کشور مبنای نظریه‌پردازی و سیاست‌گذاری قرار داده شود (تفضلی، ۱۳۷۲: ۱۹۷-۱۹۶).

لبه تیز انتقادات مکتب تاریخی به سوی اصل هماهنگی و وجود قانون اقتصادی جهانگیر و لاپتغیر اقتصادی، اصل خودخواهی انسان، نادیده گرفتن نقش دولت در اقتصاد به عنوان نگهبان، بینش مادی و ارجحیت ثروت نسبت به نیروی مولد و روش قیاسی کلاسیک‌ها بود (نمازی، ۱۳۸۷: ۶۸).

نهاد گرایان نیز همچون پیروان مکتب تاریخی، هرگونه ادعای نظری لامکانی و لازمانی را رد کردند و در محیط مملو از دشواری برای نیروی کار و رانت‌خواری دلال‌ها و سفته‌بازان و انحصارات بنگاه‌ها در دهه ۱۹۸۰- که ثمره رهنمودهای کلاسیک‌ها و اقتصاد لسه‌فر بود- کوشیدند در دفاع از نیازها و آرمان‌های بنگاه‌های کوچک، طبقه متوسط، کارگر و روستایی، راه‌حلی برای مشکلات اقتصادی و اجتماعی ارائه کنند. این راه‌حل عبارت بود از: مداخله دولت برای انجام اصلاحات ملایم و توزیع عادلانه در آمد و ثروت (دادگر ۱۳۸۳: ۴۲۴).

به این ترتیب منتقدان نظریات کلاسیک به‌طور کلی از سویی روش قیاسی آنان را که منجر به ارائه یک تئوری با ادعای جهان‌گیری می‌شود، زیر سؤال بردند. از سوی دیگر، از منظر نقد گروه هدف کلاسیک‌ها کوشیدند به منظور جلوگیری از بحران‌های بیکاری و رکود اقتصادی، گروه‌های اجتماعی پایمال شده توسط اقتصاد لسه‌فر را از طریق اداره امور عمومی توسط دولت مورد توجه قرار دهند.

مارژینالیست‌ها (نئوکلاسیک‌ها) با تغییراتی جزئی در جایگزینی نظریه ارزش کار کلاسیک‌ها با نظریه مطلوبیت نهایی پا در مسیر سلف خود نهادند. اما حضور کم رقیب

آنان با وقوع بیکاری و رکود اقتصادی در بحبوحه بحران بزرگ (۱۹۳۱-۱۹۲۹) توسط کینز زیر سؤال رفت. کینز با زیر سؤال بردن همسو بودن نفع شخصی و نفع عمومی، رها کردن اقتصاد به دست نامرئی را عامل ایجاد تنازع منافع کاپیتالیست‌ها، کارگران و مصرف‌کنندگان دانست. مدل پیشنهادی او برای پیشگیری از وقوع این تنازع، مدل مشارکت بخش دولتی و خصوصی بود. در این مدل دولت از طریق تصدی مسئولیت‌های اجتماعی نظیر آموزش و امنیت و تدوین قوانین کنترل‌کننده نظیر قوانین مربوط به حداقل دستمزد، منع کار کودکان و حفاظت از محیط زیست به حفاظت از منافع ضعیف‌تری پردازد. به این ترتیب اقتصاد سرمایه‌داری به سبب مداخله‌های منظم دولت رفاه، انسانی‌تر می‌شود (توحیدفام، ۱۳۸۱: ۱۱۳-۱۰۹).

بروز بحران اقتصادی دهه ۱۹۷۰ سبب زیر سؤال رفتن الگوی اقتصاد کینزی توسط نئولیبرالیست‌هایی همچون فریدمن شد. فریدمن خواهان اعتماد دوباره به بازار آزاد، اهمیت مسئولیت فردی و دولت حداقلی و غیر مداخله‌گر، مقابله با تقاضای حمایت اقتصادی از سوی بخش‌های اقتصادی، برطرف کردن محدودیت‌ها و قیدهای رقابت، کاهش مالیات، خصوصی‌سازی، توسعه بورس و محدودیت دولت رفاه شد. فریدمن تحقق آزادی سیاسی را منوط به آزادی اقتصادی می‌دانست و معتقد بود: هر جا میزان قابل توجهی از آزادی فردی وجود دارد، ترقیات مادی در دسترس شهروندان عادی است و امید گسترده به پیشرفت بیشتر در آینده مشاهده می‌شود، ضرورتاً فعالیت‌های اقتصادی از طریق بازارهای آزاد ساماندهی می‌شوند (باتلر، ۱۳۷۷: ۲۲۷).

در چارچوب اندیشه نئولیبرالیست‌ها، وظایف دولت بسیار محدود و منحصر به حمایت از افراد جامعه در برابر فشارهای ناشی از هموطنان و یا تحمیل از خارج، تسهیل مبادلات ارادی از طریق قوانین، تأمین کالاهای عمومی و نگهداری از کودکان و بیماران روانی است. در اوایل دهه ۱۹۸۰ پارادایم نئولیبرالیسم با اقبال دولت ریگان و تاچر به‌عنوان مرجعیت اقتصادی انگلیس و آمریکا قرار گرفت و از طریق شروط بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول جهانگیر شد. به این ترتیب تا به اینجا در میان دولت‌های غربی الگویی از توسعه طرح شد که با وجود باور به اقتصاد آزاد، گروه هدفش نسبت به الگوی کلاسیک‌ها و نئوکلاسیک‌ها (و نه نسبت به کینزی‌ها) گسترده‌تر بوده و تا حدی به منافع اقشار ضعیف‌تر جامعه نیز در فرایند توسعه توجه داشت.

در سمت دیگر جهان، از فردای جنگ جهانی دوم و در میان کشورهای تازه رها شده از استعمار، شاهد ظهور و گسترش نظریه‌هایی از توسعه بودیم که دغدغه اصلی آنها توصیف و تبیین اوضاع کشورهای جهان سوم و ارائه راهکار برون‌رفت از بحران بود. این نظریات را می‌توان در قالب دو دسته کلی نظریات نوسازی و نظریات وابستگی مطرح کرد. نظریات نوسازی با حمایت مالی آمریکا و در پاسخ به نیاز کشورهای نوظهور پس از جنگ جهانی دوم به الگوی توسعه و با توجه به خطر الگوی سوسیالیسم ظهور یافت. در این چارچوب، نوسازی، فرایندی مرحله به مرحله، همگون‌ساز، غیرقابل بازگشت، رو به پیشرفت و زمان‌بر است. نوسازی فرایند تغییر به طرف انواعی از نظام‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی است که در اروپای غربی و آمریکای شمالی از قرن ۱۷ تا ۱۹ توسعه یافته است. نوسازی فرایندی نظام‌یافته، همه‌جانبه، درون‌زا و مستلزم جابجایی کلی ساختارها و ارزش‌های سنتی بانو (سو، ۱۳۷۸: ۳۵-۳۱) است.

شاه‌بیت نظریات نوسازی، غربی‌سازی است. باور به توسعه تک‌خطی به همراه خوش‌بینی بیش از حد، بی‌توجهی به نقش طبقات در فرایند توسعه، غفلت از عوامل خارجی و ضروری دانستن محور ارزش‌های سنتی به منظور نیل به توسعه، پاشنه آشیل نظریات نوسازی است.

در واکنش به تفسیر دوآلیستی درباره علل عقب ماندگی (Outhwaite & Bottomore, 1993: 146) مکتب وابستگی، به‌طور کلی، وابستگی را میراث تاریخی استعمار، تداوم تقسیم کار نابرابر بین‌المللی و بزرگ‌ترین مانع توسعه ملی کشورهای جهان سوم می‌داند. وابستگی، فرایندی اقتصادی، تحمیل شده از خارج و ناشی از انتقال مازاد اقتصادی جهان سوم به کشورهای سرمایه‌داری است. توسعه‌نیافتگی در پیرامون و توسعه‌یافتگی در مرکز، دو وجه مختلف از یک جریان واحد انباشت سرمایه است که قطب‌بندی‌های اجتماعی را ایجاد می‌کند.

طرفداران مکتب وابستگی معتقدند: لازم است تعریف دوباره‌ای از اصطلاح توسعه فراتر از در اختیار داشتن صنایع و فناوری پیشرفته، تولیدات بیشتر و بهره‌وری بالاتر ارائه شود. شاخص پیشنهادی بر حسب بهبود سطح زندگی همه مردم پیرامون است. برنامه‌های توسعه به جای اینکه برای رفاه حال نخبگان و شهرنشینان طراحی شود، باید هدف خود را تأمین نیازهای انسانی دهقان و روستائین، بیکاران و محرومان قرار دهد، چراکه هر برنامه

توسعه که مبتنی بر منافع تنها بخش کوچکی از جامعه به هزینه اکثریت مردم محروم باشد، ناکارآمد است (ساعی، ۱۳۸۹: ۱۱۹-۱۱۶).

نظریات وابستگی از دهه ۱۹۷۰ به دلیل تلاش برای ارائه الگوی عام، عدم توجه به تنوعات ملی، سطح بالای انتزاع، کم توجهی به نیروهای محرکه داخلی و منازعات سیاسی و امکان مقاومت و وجود فرصت‌های پیرامون و ناممکن دانستن همزیستی و وابستگی و توسعه آماج نقد قرار گرفت. به این ترتیب در دهه ۱۹۸۰ شاهد دو رویکرد رقیب اقتصادی و فرهنگی نسبت به توسعه هستیم. تا این زمان سیاست فرهنگی در معنای عام مسیری طولانی را از سیاست‌های تحمیل زبانی و جوایز سلطنتی، سیاست‌های آموزشی در کشورهای رها شده از استعمار، ظهور سیاست‌های مهندسی مجدد شهروندان و فرهنگ‌های دستوری^۲ در کشورهای کمونیستی، ظروف ذوب^۳ و تک‌گرایی فرهنگی^۴ تا سیاست جذب اقوام و ذوب آنها در ناسیونالیسم آمریکا (پیرو اجرای سیاست‌های کینزی)، سیاست فرهنگی به‌عنوان ابزار تبلیغاتی علیه جبهه مخالف (در دوران جنگ) و جایگزین سلاح (در دوران جنگ سرد) طی کرده بود (Deninng^۵,1995: 76; Yudice^۶,2000: 2).

همزمان با جنگ سرد فرهنگی آمریکا و شوروی و درگیری اروپا در بازسازی خرابی‌های جنگ، وجه مشخصه کشورهای در حال توسعه استعمارزدایی و تقویت هویت‌های فرهنگی سرکوب شده ملی بود. در همین زمان تحت تأثیر بحران راهبرد توسعه اکلا و مارکسیسم ارتدو کس، پارادایم وابستگی در انتقاد به رویکرد تک‌خطی خوش‌بینانه، سنت‌ستیز و غیر تاریخی پارادایم نوسازی ظهور کرد.

دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ شاهد طرح مفاهیمی همچون پژوهش فرهنگی، اقتصاد فرهنگی، آموزش کارگزاران فرهنگی، برنامه‌ریزی، اقبال به سیاست فرهنگی و تأکید بر مسئولیت دولت‌ها در حوزه فرهنگ و تأسیس نهادها و وزارتخانه‌های امور فرهنگی بود. همچنین در سطح فراملی همکاری‌های گسترده‌ای در زمینه سیاست فرهنگی و با محوریت تأکید بر نقش فرهنگ به‌عنوان ابزار توسعه شکل گرفت. یونسکو مرکز این فعالیت‌ها بود و

1. Reengineering

2. Command cultures

3. Melting pots

4. Monoculturalism

5. http://europa.eu/legislation_summaries/culture/129016_en.htm

6. <http://www.nyu.edu/classes/bkg/tourist/yudice-stake.pdf>

جنبش عدم تعهد نیز همگرایی‌هایی را در میان کشورهای تازه رها شده ساماندهی کرد. بی‌جهت نیست که صاحب‌نظران (فراهانی، ۱۳۸۵: ۱۳۹) این دو دهه را عصر طلایی سیاست‌های فرهنگی نام نهاده‌اند.

در سال ۱۹۷۰ کنفرانس بین دولتی جنبه‌های مالی، اداری و نهادهای سیاست‌گذاری فرهنگی در ونیز برگزار شد. تأکید کنفرانس بر ضرورت ارتباط نزدیک میان برنامه‌ریزی فرهنگی و عمومی و لزوم مشارکت دولت در امور فرهنگی از طریق به رسمیت شناختن حق بهره‌مندی مردم از فرهنگ بود. پیرو آن، کنفرانس‌های منطقه‌ای هلسینکی (۱۹۷۲)، جاکارتا (۱۹۷۲) و آکرا (۱۹۷۵) برگزار شد که با وجود تفاوت‌هایی در محورهای بحث در خصوص نقطه کانونی توسعه در بستر فرهنگ هم‌سوئی داشتند. بدین ترتیب در تطور تاریخی نظریات توسعه در دهه ۱۹۸۰ با دو دیدگاه عمده در زمینه توسعه رویرو هستیم: دیدگاه اقتصادمحور که در قالب سیاست‌های اقتصادی نئولیبرال نمایان است و دیدگاه فرهنگ‌محور که در قالب کنفرانس جهانی سیاست‌گذاری فرهنگی (مکزیکوسیتی) تبلور یافته است. اعلامیه نهایی این کنفرانس ضمن ارائه تعریف گسترده از فرهنگ به لزوم توجه به ابعاد فرهنگی توسعه، همکاری‌های بین‌المللی فرهنگی، نقش مهم دولت‌ها در تدوین و اجرای سیاست‌های فرهنگی، لزوم استفاده از خلاقیت و مشارکت شهروندان در زندگی فرهنگی تأکید کرد (Mexico City Declaration,¹ 1982). در این چارچوب در دهه جهانی توسعه (۱۹۹۷-۱۹۸۸)، یونسکو چهار هدف توجه به ابعاد فرهنگی توسعه، تأکید و تقویت هویت‌های فرهنگی، تشویق مشارکت در حیات فرهنگی و ترویج همکاری‌های فرهنگی را دنبال کرد.

ناکامی پارادایم تعدیل اقتصادی در سال ۱۹۸۸ و افزایش فقر، طرد اجتماعی، مشاغل ناپایدار و شکاف درآمدی در کشورهای توسعه‌یافته و کم‌سود شدن فرهنگ و زبان‌های محلی، تشدید اختلافات طبقاتی و توسعه بنیادگرایی مذهبی و غرب‌ستیزی در کشورهای در حال توسعه سبب تقویت ایده توسعه فرهنگ‌محور در پایان دهه ۱۹۸۰ شد که در بعد نهادی و علمی در قالب تأسیس کمیسیون فرهنگ و توسعه و انتشار گزارش تنوع خلاق ما، کنفرانس استکهلم و گزارش‌های جهانی فرهنگ تبلور یافت (وحید، ۱۳۸۳: ۲۵۷-۲۵۶).

بر مبنای توسعه فرهنگ‌محور، از آنجا که توسعه وسیله‌ای برای پاسخ به نیازهای

1. http://portal.unesco.org/culture/en/files/12762/1129541661mexico_en.pdf/mexico_en.pdf

انسانی است و نیازهای انسانی نیز در فرهنگ‌های مختلف متفاوت است، الگوی توسعه جوامع انسانی مشابه یکدیگر نیست. توسعه تعهدی پیچیده، غیرخطی و چندبعدی است و حق انتخاب الگوی توسعه منحصر به خود و مطابق با نیازهای پیچیده هر جامعه انکارناپذیر است. به این ترتیب جانمایه توسعه فرهنگ‌محور، احترام به تنوع فرهنگی است.

دیدگاه‌های فرهنگ‌محور توسعه با دیدگاه‌های جامعه‌شناسی همچون گیدنز هم‌سوئی دارد. به باور وی، به رغم مخاطرات آن، جهانی شدن فرایندی است که از آن گریزی نیست. وی در جست‌وجوی راهکار مقابله با نتایج مخاطره‌آمیز جهانی شدن و دستیابی به توسعه‌ای منصفانه سنت ابداعی، راه سوم را ارائه می‌کند که عبارت است از: میانه رادیکال، دولت نوین دموکراتیک، جامعه مدنی فعال، خانواده دموکراتیک، اقتصاد مختلط نوین، برابری به معنی ادغام، رفاه مثبت، دولت سرمایه‌گذار اجتماعی، ملت جهان‌میهنی و دموکراسی جهان‌میهنی (گیدنز، ۱۳۸۵: ۸۰-۷۳).

دولت پیشنهادی گیدنز، دولتی دموکراتیک و برخاسته از متن جامعه مدنی است، چراکه «در کشورهایی که هنوز اصول جامعه مدنی تحقق نیافته و در نتیجه دموکراسی محدودی حاکم است، احتمال توسعه اقتصادی کارآمد نیز اندک است. از این رو در مقایسه با کشورهای صنعتی پیشرفته، سرمایه‌گذاری وسیع در زمینه منابع انسانی، تشویق دخالت‌های سازنده و مؤثر همراه با تغییرات ساختاری در دولت و جامعه مدنی، در کشورهای رو به رشد بسیار حیاتی است. برای نیل به این هدف، همکاری‌های وسیع در سطح بین‌المللی را باید پی‌ریزی کرد؛ همکاری برای دسترسی به برابری بیشتر در محیط تکثرگرایی» (گزارش جهانی فرهنگ ۲۰۰۰، ۱۳۸۱: ۷۹-۷۸).

حضور همزمان دو رویکرد اقتصادمحور و فرهنگ‌محور، هم‌آوا با نگرش‌های جامعه‌شناسی تا دهه ۱۹۹۰ ادامه یافت. این دهه از سویی شاهد تجربه خصوصی‌سازی ناموفق روسیه، ورشکستگی آرژانتین و بحران شرق آسیا ناشی از پیگیری سیاست‌های تعدیل اقتصادی و از سوی دیگر تجربه موفق چین بدون استفاده از سیاست‌های تعدیل اقتصادی بود. در این میان استیگلیتز با مشاهده اینکه توصیه‌های یکسان بانک جهانی به کشورهای جهان بدون در نظر گرفتن اقتضات ساختاری و نهادی این کشورها، نه تنها آنها را به توسعه اقتصادی نرسانده، بلکه مشکل این کشورها را حادتر نیز کرده است، نظریه فراتعدیل را طرح کرد.

به اعتقاد وی، «هر زمان و هر کشوری با دیگری متفاوت است و برنامه‌های ترتیبات بین‌المللی باید با توجه به اقتضانات کشورهای توصیه شده و با مشورت آنها طراحی شود. کشورها باید گزینه‌های مختلف را بررسی و از راه فرایندهای مردم‌سالاری، گزینه خود را مشخص کنند (استیگلنیتز، ۱۳۸۲: ۱۱۸). در این راه کشورهای در حال توسعه نیازمند دولت‌هایی کارآمد، بخش خصوصی نیرومند و رقابت‌پذیر و پایدار، قوه قضائیه مستقل و قدرتمند، مسئولیت‌پذیری مردم‌سالارانه، توسعه خانواده، توسعه فردی، بازبودن فضا و شفافیت اطلاعات، تقویت جامعه مدنی و به رسمیت شناختن حق دانستن و رهایی از فساد اداری، که مانع کارایی بخش دولتی و رشد بخش خصوصی است، هستند.

الگوی توسعه استیگلنیتز، توسعه همه‌جانبه یا توسعه با سیمای انسانی است و عبارت است از: تحول جوامع، بهبود زندگی فقرا و فراهم کردن امکانات برای همه که بخت موفقیت و دسترسی به درمان، بهداشت و آموزش و پرورش را داشته باشند (همان: ۳۰۴). این تصویر از توسعه مستلزم اصلاحاتی در نحوه اداره سازمان‌های بین‌المللی است، به نحوی که صدای تک‌تک افراد جامعه از فقیر و غنی، در جهان توسعه‌یافته یا در حال توسعه، از سطح خانواده تا سطح جهانی شنیده شود. توسعه‌ای که مبنای آن بر پاسداشت تنوع فرهنگ‌ها به‌عنوان منبع نوآوری، تبادل و خلاقیت، توسعه و صلح بشری و انسانی کردن و منصفانه کردن روند جهانی شدن است.

کنفرانس جهانی سیاست‌گذاری فرهنگی استکهلم ۱۹۹۸ نقطه عطفی در روند پذیرش تنوع فرهنگی (بیگ‌زاده، ۱۳۸۶: ۷۲۹) به‌عنوان کلید توسعه پایدار بود. در برنامه اقدام کنفرانس توجه وافر به صنایع فرهنگی شد و بر لزوم شناسایی ماهیت متفاوت کالا و خدمات فرهنگی تأکید شد. کنفرانس استکهلم زمینه‌ساز تصویب اعلامیه تنوع فرهنگی در مجمع عمومی یونسکو (۲۰۰۱) شد. این سند غیر الزام‌آور، تنوع فرهنگی را به‌عنوان میراث مشترک بشری اعلام کرد و پایه‌های اصلی سندی الزام‌آور را بنا نهاد. ماده ۱۲ اعلامیه و نیز برنامه اقدام آن از یونسکو خواست تلاش‌های هنجار‌گرای خود را برای دستیابی به یک سند حقوقی بین‌المللی در مورد تنوع فرهنگی ادامه دهد. چنین تأکیدی در کنفرانس عمومی اکتبر ۲۰۰۳ تکرار شد و مجمع عمومی از دبیر کل خواست تا نسبت به تنظیم پیش‌نویس سند و ارائه آن در کنفرانس عمومی آتی اقدام کند. پیش‌نویس یادشده در قالب «کنوانسیون حفظ و ترویج تنوع بیان‌های فرهنگی» در سی و سومین کنفرانس عمومی

یونسکو در اکتبر ۲۰۰۵ (مهرماه ۱۳۸۴) در پاریس با ۱۴۸ رأی موافق، ۲ رأی مخالف (آمریکا و اسرائیل) و ۴ رأی ممتنع (لیبریا، هندوراس، استرالیا و نیکاراگوئه) تصویب و از تاریخ ۲۷ اسفند ۱۳۸۵ (۷ مارس ۲۰۰۷) اجرایی شده است (فراهانی، ۱۳۸۶: ۱۲). این کنوانسیون به طور خاص درصدد نیل به اهداف زیر است:

۱. به رسمیت شناختن حق دولت‌ها در ایجاد سیاست فرهنگی به منظور حمایت از

تنوع فرهنگی؛

۲. شناسایی ماهیت ویژه کالاها و خدمات فرهنگی به عنوان مبنای هویت‌ها، ارزش‌ها

و معانی؛

۳. تقویت همکاری و همگرایی بین‌المللی به نفع بیان‌های فرهنگی تمام کشورهای

عضو (گروهی از نویسندگان، ۱۳۸۷: ۳).

منطق کنوانسیون، بر احترام به اصول دموکراسی، حقوق بشر، ارزش یکسان فرهنگ‌ها و تکرارگرایی فرهنگی استوار است. به باور تدوین‌کنندگان و تصویب‌کنندگان کنوانسیون، اهداف فوق تنها بر اساس این اصول، دست‌یافتنی هستند.

۲. رویکرد جمهوری اسلامی ایران نسبت به کنوانسیون حفظ و ترویج تنوع

بیان‌های فرهنگی

رویکرد جمهوری اسلامی ایران نسبت به کنوانسیون تنوع فرهنگی، رویکردی جزر و مدی است. ایران در جریان تصویب «اعلامیه جهانی تنوع فرهنگی» و نشست سال ۲۰۰۳ یونسکو پیرامون ضرورت تدوین سندی الزام‌آور بر مبنای اعلامیه و نیز نشست سال ۲۰۰۵ به‌عنوان کنشگری موافق ظاهر شد. علاوه بر این، در اجلاس «وزاری عدم تعهد پیرامون حقوق بشر و تنوع فرهنگی» (تهران - سپتامبر ۲۰۰۷) اعتقاد خود را به ضرورت پاسداشت تنوع فرهنگ‌ها به‌عنوان «میراث مشترک بشری» و به منظور جلوگیری از یکدست‌سازی فرهنگی ناشی از فرایند جهانی‌شدن اعلام کرد. اما پس از گذشت ۹ سال از تصویب (اکتبر ۲۰۰۵) و ۷ سال از اجرایی شدن کنوانسیون (مارس ۲۰۰۷)، از پیوستن به کنوانسیون خودداری کرده است. در این بخش در جست‌وجوی چرایی این رویکرد جزر و مدی، به بررسی مرجعیت رسمی سیاست‌گذاری فرهنگی جمهوری اسلامی ایران می‌پردازیم.

پیامد هر انقلاب دگرگونی و تغییر و تحول بنیادین در عرصه‌های گوناگون اجتماعی، سیاسی و فرهنگی است. به همین دلیل و با توجه به اینکه به باور مسئولان کشور، انقلاب

ایران اساساً انقلابی فرهنگی اسلامی است، مقوله فرهنگ از ابتدا از جایگاه ویژه و ممتازی به منظور ایجاد جامعه اسوه اسلامی برخوردار بوده است. پیام نوروزی بنیانگذار انقلاب در اول فروردین ۱۳۵۹ در زمینه ضرورت اسلامی کردن دانشگاه‌های سراسر کشور، تصفیه اساتید مرتبط با شرق و غرب و تبدیل دانشگاه به محیطی سالم برای تدوین علوم انسانی را می‌توان نقطه مناسبی برای آغاز بررسی سیاست‌های فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در نظر گرفت. این حرکت به تشکیل ستاد انقلاب فرهنگی توسط شورای انقلاب به منظور «رهاسازی مراکز فرهنگ از خدمات استعمارگران» انجامید. ستاد انقلاب فرهنگی پس از ترمیم دوم در آذر ۱۳۶۳ به شورای عالی انقلاب فرهنگی تبدیل شد. از این زمان به نحو مشخص، مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی را می‌توان به‌عنوان مرجعیت فرهنگی رسمی کشور محسوب کرد. این نهاد با وجود پیدا شدن شائبه‌هایی پیرامون جایگاه حقوقی آن در کنار مجمع تشخیص مصلحت، مجلس و وزارتخانه‌های فرهنگی در مقاطع بعد، همچنان از منظر رهبران جمهوری اسلامی ایران مرکز سیاست‌گذاری فرهنگی نظام و مرجع وضع ضوابط و قواعد مؤثر فرهنگی بوده و مصوبات آن لازم‌الاجرا (خامنه‌ای^۱، ۱۳۷۵)، واجب‌الاطاعه (خامنه‌ای^۲، ۱۳۷۶) و مَرِّ قانون (خامنه‌ای^۳، ۱۳۷۸) است.

هدف شورای عالی انقلاب فرهنگی، همه‌جانبه کردن، استمرار بخشیدن به انقلاب فرهنگی، دوباره زنده کردن، رو آوردن به مفاهیم اسلامی و فرهنگ اسلامی، عمومی کردن این فرهنگ، پویا کردن فرهنگ جامعه، دور کردن عناصر مضر و منحرف‌کننده از فرهنگ کنونی جامعه و جذب عناصر تکمیل‌کننده و مفید برای فرهنگ‌ها (خامنه‌ای^۴، ۱۳۶۴) است.

پس از پایان جنگ تحمیلی از یک سو زمینه‌های تحول سیاسی و اقتصادی در کشور افزایش یافت و از سوی دیگر ضرورت بازسازی اقتصادی و ایجاد زمینه‌های بهبود وضع معیشت نمایان‌تر شد (مرکز پژوهش‌های مجلس، ۱۳۷۵: ۳). مقارن با این ایام، اولویت شورا هم از تأکید بر دانشگاه‌ها به سمت فرهنگ عمومی و پیدا کردن و شناختن

1. <http://www.leader.ir/langs/fa/index.php?p=bayanat&id=1362>

2. <http://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=9616>

3. <http://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=9617>

4. <http://www.iranculture.org/about/rahbar/mrahbar/b01-07.php>

5. <http://majlesdb.majlis.ir/ReportsShow.asp?6544>

بیماری‌های فرهنگی و راه علاج آن (خامنه‌ای، ۱۳۶۸) گردش یافت، چراکه در این زمان باور بر این بود که «برای توسعه اقتصادی باید فرهنگ عمومی جامعه اعم از فرهنگ کار، وجدان کار و... بالا رود» (خامنه‌ای، ۱۳۶۹).

از اوایل دهه ۱۳۷۰ نظام جمهوری اسلامی ایران به این تحلیل رسید که دشمنی دشمنان از طریق شیوه‌هایی به جز نظامی‌گری در جریان است و انقلاب فرهنگی به‌عنوان اصل فرهنگ ملی و اسلامی در تهدید دشمنان قرار دارد (خامنه‌ای، ۱۳۷۰). در پی این تحلیل، ادبیات مقابله با تهاجم و شیخون فرهنگی نقش بارزی در سوگیری فرهنگی پیدا کرد.

شورای عالی انقلاب فرهنگی در سال ۱۳۷۱ اصول سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی ایران را تصویب کرد. سیاست فرهنگی در این سند به‌عنوان «اصول راهنمای کارگزاران فرهنگی» و توافق رسمی و اتفاق نظر متصدیان امور در تشخیص، تدوین شد و تعیین مهم‌ترین اصول و اولویت‌های لازم الرعایه در حرکت فرهنگی تعریف شده است. سیاست فرهنگی، سیاست انقلاب اسلامی است. انقلاب اسلامی بدین معناست که فرهنگ اسلامی در کلیه شئون فردی و اجتماعی کشور اصل و پایه و مبنا قرار گرفته است. سه منبع مشخص الهام‌بخش سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی دین اسلام، اندیشه‌های آیت الله خمینی^(ره) و قانون اساسی جمهوری اسلامی است.

دیدگاه تدوین‌کنندگان اصول سیاست فرهنگی نگاهی از بالا به پایین و نگاه دولتی به تمام عرصه‌های فرهنگی کشور است. بر این اساس بخش وسیعی از فعالیت‌های فرهنگی، دولتی است و فعالیت بخش خصوصی در این زمینه نیز به شدت وابسته به دولت (حسین‌لی، ۱۳۷۹: ۱۲) است و دولت دولتی متصدی (وحید، ۱۳۸۲: ۱۵) است.

از زمان ترمیم سوم شورای عالی انقلاب فرهنگی در ۱۳۷۵ به منظور مقابله با تهاجم فرهنگی، مباحث مرتبط با مدیریت و انضباط فرهنگی با جدیت بیشتری دنبال شد و شورای عالی انقلاب فرهنگی موظف شد در رأس فعالیت‌های خود به «مدیریت فرهنگی جامعه» در عرصه‌های مختلف پردازد و با سیاست‌گذاری‌های خود زمینه را برای پیدایش جامعه‌ای بهره‌مند از حیات طیبه الهی فراهم سازد. این مباحث با روی کار آمدن جریان جدید سیاسی

1. <http://www.leader.ir/langs/fa/index.php?p=bayanat&id=222>

2. <http://www.leader.ir/langs/fa/index.php?p=bayanat&id=405>

3. <http://www.leader.ir/langs/fa/index.php?p=bayanat&id=597>

از خرداد ۱۳۷۶ و احساس خطر مقام رهبری نسبت به «رهاسازی فرهنگ» (خامنه‌ای،^۱ ۱۳۷۷) در دولت اصلاحات اوج گرفت. دیدگاه نظام در زمینه لزوم مدیریت فرهنگی را به این پشتوانه نظری می‌توان مربوط کرد که تعبیر نظام از فرهنگ بیشتر عقاید و اخلاقیات یک فرد و جامعه است و با توجه به باور به اهمیت مقوله فرهنگ در آینده یک ملت و یک کشور، دغدغه فرهنگی ناشی از دغدغه نسبت به انسانیت انسان و نسبت به اهداف والای انسانی است. «بنابراین اگر فرض کنیم که در کشور محصولات فرهنگی ناسالمی وجود داشته باشد؛ فکر ناسالم، اخلاق ناسالم، رفتار ناسالم، ابزار فرهنگی ناسالم، رسانه‌های ناسالم، کتاب ناسالم، وسایل هنری ناسالم که بتواند با خرافات و کج‌اندیشی‌ها و کج‌روی‌ها عقاید راست را مخدوش کند، اینها فراورده‌های ضد انسانی‌اند، مقابله با آنها باید با انگیزه دفاع از انسانیت صورت بگیرد و همه باید در این زمینه احساس وظیفه کنند» (خامنه‌ای،^۲ ۱۳۷۹).

این الزام به احساس وظیفه، به قرائتی از اسلام بازمی‌گردد که معتقد است: برخلاف بی‌طرفی و موضع نداشتن در زمینه عقیده و اخلاق در مکاتب مادی، دین اسلام نسبت به مسئله عقیده و اخلاق بدون مسئولیت نیست و بخشی از گستره عدالت با این موضوع مرتبط است و باور دارد: «اگر به کسی که می‌توان از انحراف او جلوگیری کرد، کمک نشود، نسبت به او بی‌عدالتی شده است، اگر کسی را می‌توان در زمینه مسائل اخلاقی هدایت و تربیت کرد و انسان چنین کاری را نکند، نسبت به او ظلم و بی‌عدالتی کرده است» (همان).
با تعبیری که جمهوری اسلامی ایران نسبت به رابطه حکومت و ملت دارد - رابطه ولی و عائله (همان) و باغبان و باغ (خامنه‌ای،^۳ ۱۳۸۲) - وظیفه حکومت نسبت به ملت بسیار سنگین است و نباید با بسنده کردن به تأمین امنیت و آزادی و با بی‌تفاوتی نسبت به عقاید و اخلاق مردم و واگذار کردن فرهنگ به مناسبات عرضه و تقاضای بازار، اجازه گمراهی ملت را داد. بنابراین حکومت ایران به‌عنوان یک دولت دینی بر خود فرض می‌داند، در جایی با موعظه و دعوت و در جایی با عمل در مسائل فرهنگی دخالت کند، صف‌بندی دینی، اسلامی و انقلابی داشته باشد و نسبت به «نظارت هوشمندانه، متفکرانه، آگاهانه، مراقبت از هرزروی نیروها و هرزه‌رویی علف هرزه‌ها، هدایت جامعه به سمت درست،

1. <http://www.iranculture.org/about/rahbar/mrahbar/b01-07.php>

2. <http://www.iranculture.org/about/rahbar/mrahbar/b01-16.php>

3. <http://www.iranculture.org/about/rahbar/mrahbar/b01-06.php>

کمک به رشد و ترقی فرهنگی افراد جامعه» (همان) اهتمام ورزد. از سال ۱۳۸۱ بحث مدیریت فرهنگی در قالب مهندسی فرهنگی و مهندسی فرهنگ مورد عنایت مقام رهبری و به تبع آن شورای عالی انقلاب فرهنگی قرار گرفت. این مباحث به پشتوانه این باور ایجاد شد که ایران در دوران گذار قرار دارد و در دوران گذار تغییر و تحولات فراوانی در ارزش‌ها، رفتارها و به‌طور کلی فرهنگ رخ می‌دهد. از آنجا که بسیاری از تغییرات فرهنگی مطلوب نظام اسلامی و انقلابی نیست و اقدامات جزئی در عرصه فرهنگ نیز تأثیرات بنیادین نخواهد داشت، باید نخست در قالب مهندسی فرهنگ با رویکرد سیستمی اجزای فرهنگ، اعم از فرهنگ ملی، فرهنگ تخصصی و فرهنگ سازمانی، در مجموعه فرهنگ جانمایی شده و روابط آنها به خوبی تنظیم شود. سپس در قالب مهندسی فرهنگی به هماهنگی و انسجام بخشیدن به دستگاه‌های فرهنگی، اقتصادی و سیاسی کشور در جهت فرهنگ و ارزش‌های اسلامی پرداخت.

شورای عالی انقلاب فرهنگی از این زمان کوشید به طراحی نقشه فرهنگی کشور پردازد. تبلور این گفتمان فرهنگی را می‌توان در سیاست‌های برنامه پنجم توسعه و اولویت امور فرهنگی در صدر سیاست‌ها و الزام تهیه پیوست فرهنگی جهت کلیه طرح‌های مهم کشور مشاهده کرد.

در بررسی مرجعیت رسمی سیاست فرهنگی ایران شاهد نوعی تشتت درون‌متنی و بینامتنی هستیم. متون مبنایی همچون قانون اساسی از سویی بر مکتبی بودن و اسلامی بودن انقلاب و هدف آن مبتنی بر ایجاد حکومت اسلامی تأکید می‌کنند و از سوی دیگر، برای جذب حداکثری نیروهای متفاوت در صف انقلاب، سخن از تضمین گستره وسیعی از آزادی‌های بنیادین و حقوق اعم از حقوق بشر، حقوق شهروندی و حقوق اقلیت‌ها به میان می‌آورند.

سخنان رهبران ایران مبتنی بر برداشتی منحصر به فرد از دین و مدرنیته است. این دیدگاه‌ها عمدتاً قائل به کلیتی واحد به نام فرهنگ خودی یا فرهنگ ایرانی اسلامی و لزوم حفظ آن در مقابل تهاجم دشمنان است. این تلقی در قالب اصول سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی ایران نیز نمایان است و آن را به متنی با گرایش ترجیحی و ارزشی تبدیل کرده است.

دولت‌های هشت ساله نیز عامل مهمی در شکل‌گیری سیاست‌گذاری فرهنگی ایران

هستند. نمود این موضوع به خوبی در قالب برنامه‌های توسعه نمایان است. به این ترتیب شاهد دولت تصدی‌گر در برنامه اول و دوم توسعه و حرکت به سمت دولت نظارت‌گر و حمایت‌گر و مدیر در برنامه‌های بعدی هستیم.

برنامه اول توسعه بر توسعه اقتصادی و سیاست‌های تعدیل اقتصادی تأکید دارد و توجه تنها بند فرهنگی آن به رسالت جهانی انقلاب و آثار ناشی از ارتباط فرهنگی با جهان غرب، معطوف است. برنامه دوم توسعه دو هدف کلان را دنبال می‌کند. نخست، رشد فضائل بر اساس اخلاق اسلامی و ارتقای کمی و کیفی فرهنگ عمومی و دوم هدایت جوانان و نوجوانان در عرصه‌های ایمانی مذهبی، فرهنگ خودی، خلاقیت، علم، هنر و ... دولت در قالب این دو برنامه دولت تصدی‌گر است. اما از برنامه سوم شاهد گردش نقش دولت از تصدی‌گری به سمت نظارت و حمایت هستیم. در چارچوب برنامه سوم و چهارم، به‌ویژه در قالب برنامه چهارم با وجود تأکید بر حفظ مبانی تفکرات دینی و انقلابی، از مباحث جدیدی هم چون لزوم حمایت از زبان‌ها و آداب و رسوم بومی و میراث معنوی ملی و حقوق زنان و حمایت از حقوق پدیدآورندگان فرهنگی با تأکید بر تشویق مشارکت جامعه مدنی سخن به میان می‌آید. دقیقاً در این دوران است که ایران نه تنها با اعلامیه تنوع فرهنگی موافقت می‌کند که از تبدیل آن به کنوانسیون نیز حمایت می‌کند. اما در همین زمان منابع دیگر مرجعیت رسمی راهی دیگر را در پیش دارند.

به این ترتیب از سویی با رویکرد جزر و مدی جمهوری اسلامی ایران با مقوله تنوع فرهنگی روبرو هستیم و از سوی دیگر در بررسی اصول سیاست‌های فرهنگی ایران علاوه بر وجود تناقضات در شماری از منابع با تناقضاتی میان منابع متفاوت نیز مواجهیم. این دو مسئله سبب شده است که جمهوری اسلامی ایران نتواند رویکرد واحدی مبتنی بر اجماع مرجعیت فرهنگی را پیش رو گذارد و دولتی داشته باشد که کنوانسیون جهانی را به تصویب می‌رساند و مجلسی که از تأیید آن سر باز می‌زند.

۳. رویکرد اتحادیه اروپا نسبت به کنوانسیون حفظ و ترویج تنوع بیان‌های فرهنگی

کمیسیون اروپا و ۱۲ کشور اروپایی^۱ هفت ماه پس از تصویب «کنوانسیون حفظ و ترویج تنوع بیان‌های فرهنگی» در ۱۸ دسامبر ۲۰۰۶ به پذیرش همزمان کنوانسیون اقدام کردند. تا

۱. اتریش، دانمارک، استونی، فنلاند، فرانسه، لیتوانی، لوکزامبورگ، مالت، اسلواکی، اسلونی، اسپانیا، سوئد و به فاصله کمی بلغارستان.

این تاریخ ۲۲ کشور^۱ اقدام به پذیرش کنوانسیون کرده بودند و با پیوستن کمیسیون اروپا و ۱۲ کشور عضو، کنوانسیون با رسیدن کشورهای متعاقد به عدد ۳۰ (ماده ۲۹) امکان اجرایی شدن پیدا کرد.^۲ این استقبال که در مراسمی با حضور دبیر کل یونسکو پاس داشته شد، در امتداد رویکرد مثبت اتحادیه نسبت به بیانیه تنوع فرهنگی و روند تبدیل آن به کنوانسیون و «نشانه آشکاری از تعهد اتحادیه اروپا به تنوع فرهنگی هم در بعد داخلی و هم بین‌المللی است» (Figel,^۳ 2006). در این بخش در جست‌وجوی چرایی رویکرد موافق و پویای اتحادیه اروپا نسبت به کنوانسیون به بررسی مرجعیت رسمی سیاست‌های فرهنگی اتحادیه اروپا می‌پردازیم.

ایده همگرایی اروپا به شیوه صلح‌آمیز بر پایه امکان جلوگیری از نزاع از طریق تنظیم روابط میان افراد و به تبع آن جامعه با استفاده از قانون شکل گرفت. به‌عنوان نمونه می‌توان به ایده طرح عظیم^۴ هنری چهارم (۱۶۱۰-۱۵۵۳) مبتنی بر تجمیع پادشاهی‌ها و امیرنشین‌های متفرق و تشکیل جمهوری عظیم اروپا، ایده نهاد اروپایی به منظور تضمین صلح ویلیام پن (۱۷۱۸-۱۶۴۴)، ایده صلح جاوید^۵ کانت (۱۷۱۸-۱۸۰۴) مبتنی بر امکان خنثی کردن طبیعت تهاجم محور دولت از طریق قانون و ایده پارلمان اروپایی مردمی سنت سیمون (۱۸۲۵-۱۷۶۰) (Allister, 1997: 14-21) اشاره کرد. اما برخلاف ایده‌های نظری صلح‌آمیز همگرایی، نمونه‌های تاریخی عمدتاً نشئت گرفته از اهداف خونبار و بلندپروازی‌های کشورگشایانه و در قالب امپراتوری‌های مبتنی بر آرمان‌های شاهانه، ملی‌گرایانه، ایدئولوژیک و نژادی تحقق یافت.

پس از پایان جنگ جهانی دوم ناتوانی اروپا در بازسازی اقتصادی خود و نیز لزوم تعریف سازوکار جدید امنیتی در اروپای غربی سبب طرح مجدد اندیشه‌های همگرایی به شیوه صلح‌آمیز شد. هدف از همگرایی «حفظ صلح، آزادی و رفاه بود. بدین معنا که فرایند وحدت باید در سه جبهه نظامی (ممانعت از جنگ و ایجاد یک نیروی دفاعی معتبر)، اخلاقی - حقوقی (حفظ صلح و تضمین حقوق بشر)، اقتصادی (ایجاد شرایط رفاهی جدید

۱. کانادا، موریس، مکزیک، رومانی، موناکو، بولیوی، جیبوتی، کرواسی، توگو، بلاروس، ماداگاسکار، بورکینافاسو، مولداوی، پرو، گواتمالا، سنگال، اکوادور، مالی، آلبانی، کامرون، نامیبیا و هند.

2. http://ec.europa.eu/culture/portal/action/diversity/unesco_en.htm

3. http://ec.europa.eu/culture/portal/action/diversity/pdf/FigelDiscours19_12_06.pdf

4. Grand design

5. Perpetual peace

در اروپای غربی، به‌ویژه در وهله نخست از طریق طرح مارشال و سازمان همکاری اقتصادی اروپایی^۱» (هارشر، ۱۳۸۴: ۱۵۹) پیشروی کند.

در بررسی فرایند همگرایی باید به انفکاک وجوه مختلف آن در قالب اقتصادی، سیاسی و فرهنگی توجه کرد. بعد اقتصادی همگرایی در قالب بازار و پول واحد کمتر ابهام‌آمیز و محل نزاع و مقاومت بوده است، اما دغدغه اصلی اتحادیه ورای همگرایی اقتصادی مرتبط با دو بخش دیگر همگرایی، یعنی همگرایی سیاسی و فرهنگی است. از همین منظر است که مباحث مرتبط با هویت در قالب لزوم «روح» بخشیدن به اروپا طرح شد. این مباحث ناظر به این واقعیت بود که تکوین یک هویت اروپایی پا به پای افزایش همبستگی و توانایی جامعه اروپا پیش نرفته بود. از این رو، در سال ۱۹۷۳ جامعه اروپا اعلامیه‌ای درباره هویت اروپایی^۲ تصویب کرد. هویت بخشیدن به اروپا به این معنا است که «در یک بحث عمومی مستمر در جستجوی ارزش‌ها، اصول و قوانین و هدف‌های سیاسی باشیم که بهترین دلایل را برای توجیه بنای یک نظام سیاسی جدید ارائه می‌کنند» (چروتی، ۱۳۸۴: ۲۷). اتحادیه برای شکل دهی به این هویت مشترک با ۳ گزینه روبرو بود: همگون‌سازی^۳، ضدهمگون‌سازی^۴ و ادغام^۵ (هارشر، پیشین: ۱۷۶).

همگون‌سازی، فرایند همسان‌شدن اقلیت‌های هویتی با اعضای اکثریت هویتی در دهه‌های متمادی است. طی این فرایند، «دیگری» و «تفاوت» از میان می‌رود و اقلیت با اکثریت هم هویت شده و جامعه‌ای یکدست و فاقد تنوع سودمند و خلاق فرهنگ‌ها ایجاد می‌شود.

ضد همگون‌سازی و همزیستی به شرایطی اطلاق می‌شود که گروه‌های هویتی کاملاً متفاوت و متمایز در کشور وجود دارند که حداقل گفت‌وگو و شناخت را از یکدیگر داشته و احساس تعلق به یک «ما»ی واحد و مشترک ندارند. ستیزه و تضاد و قطبی شدن دستاورد محتوم این نوع جوامع است.

در ادغام، گروه‌های مختلف با حفظ ویژگی‌های هویتی خود با گروه‌های دیگر ارتباط داشته و به شکل متعادلی باز و پذیرا هستند و برای ساختن هویتی مشترک در

1. OEEC
2. Declaration on european identity
3. Assimilation
4. Anti- assimilation
5. Integration

سطحی دیگر می‌کوشند. این الگو بهترین گزینه برای ساختن هویت مشترک در جوامعی با گروه‌های هویتی متفاوت و متعدد است. اتحادیه اروپا نیز الگوی موفق‌تری از کاربست همین الگوست. اتحادیه اروپا به دنبال نابود کردن هویت‌های ملی و محلی مردمان عضو در کلیتی با نام اروپا نیست. در این زمینه به نظر می‌رسد، سخن چرچیل گویاترین توضیح در این زمینه باشد که «مردان و زنان هر کشوری باید فکر کنند، همان قدر که به سرزمین خود وابسته‌اند، اروپایی نیز هستند» (مصطفوی کاشانی، ۱۳۷۹: ۴۰).

در زمینه هویت اروپایی توجه به افتراق میان هویت فرهنگی و سیاسی ضروری است. هویت اروپایی در بعد فرهنگی مفهومی دیرپاست و اروپایی‌ها طی قرن‌ها، حتی هنگامی که با هم می‌جنگیدند و یکدیگر را به خاک و خون می‌کشیدند، بسیاری از ویژگی‌های یک هویت فرهنگی مشترک را بسط دادند. این در حالی است که هویت سیاسی اروپایی نشئت گرفته از تجربه جمعی زمان حال و ناشی از نیاز «جنگ دیگر نه» و تصمیم‌گیری «می‌خواهیم با هم متحد باشیم نه در هم ادغام شویم» است (چروتی، پیشین: ۳۸).

تفاوت دیگر هویت سیاسی و فرهنگی در میزان تمرکز است. به باور چروتی (۱۳۸۴: ۴۱) هویت سیاسی نیازمند ساختاری متمرکز است و نمی‌تواند از مجموعه‌ای از هویت‌های تا حدودی همپوشان تشکیل شود. به این معنا که با وجود لایه‌های مضاعف تصمیم‌گیری در اتحادیه، تصمیم‌گیری‌ها در مورد امور اساسی باید با هم و بر اساس دلایل واحدی - که در یک دموکراسی دیکته یا تحمیل نمی‌شوند، بلکه در گفت‌وگوهای عمومی تعریف و تفسیر می‌شوند - اتخاذ شوند. این در حالی است که در زمینه هویت فرهنگی مسئله یک جامعه ملی چگونگی استقرار و حفظ وحدت بدون فدا کردن غیر لازم کثرت است. به این ترتیب، هویت فرهنگی اروپا عبارت است از: واکنش متقابل هویت‌های متکثر که گاه با هم همپوشانی پیدا می‌کنند و زمانی دیگر در هم می‌آمیزند و سرانجام از هم جدا می‌شوند. این فرایند همواره در طول تاریخ رخ داده است، با این تفاوت که این بار در فضای سیاسی جدیدی رخ می‌دهد که در آن تفاوت دیگر نمی‌تواند منشأ خصومت شود. غیر از این هم نمی‌تواند باشد، چرا که استمرار تکثر فرهنگی و نیز اجتماعی در اروپا پارسنگ سالمی است در برابر ساختار قدرت و هویت سیاسی که مرکز‌گراتر شده است.

ایده اولیه سیاست فرهنگی اروپایی در معاهده رم ۱۹۵۷ مطرح شد. در این معاهده با

وجود آنکه فصل جداگانه‌ای برای فرهنگ در نظر گرفته نشد، فرهنگ به‌عنوان عاملی برای اتحاد افراد و توسعه اجتماعی و اقتصادی معرفی شد. این معاهده از حیث احترام به تنوع ملت‌ها و فرهنگ‌ها در قالب یک اتحادیه نیز قابل توجه است. در سطر اول پیش‌درآمد پیمان رم چنین تصریح شده است که اعضا، عزم جزم کردند پایه‌های اتحادیه‌ای هر چه وثیق‌تر متشکل از اقوام اروپا را بگذارند. به دیگر سخن، معاهده رم به‌طور کامل به هویت متمایز و غنای فرهنگی و سیاسی دولت-ملت‌هایی که اروپا را تشکیل می‌دهند، احترام می‌گذارد.

نشست کپنهاک شورای اروپا در سال ۱۹۷۳ عنایت بیشتری به نقش فرهنگ در تعمیق همگرایی اروپا داشت و در نهایت توجه به نقش فرهنگ در سازوکار اداری و قانونی اتحادیه به‌صورت کنوانسیون فرهنگی اروپا تبلور یافت. در این سال همچنین پارلمان اروپا در بیانیه‌ای کشورهای عضو را به حمایت از میراث فرهنگی، هنرهای تجسمی، یکسان‌سازی قانونگذاری در زمینه مالیات محصولات فرهنگی و حمایت از حقوق مؤلف فراخواند.

اعضای اولیه شورای اروپا در ۱۹۷۴ «کنوانسیون فرهنگی اروپا» را تعریف کردند. هدف اصلی این کنوانسیون، جلوگیری از جهانی‌سازی فرهنگ و ممانعت از سلطه آمریکا در زمینه فرهنگی بود. در سند ارائه شده توسط کمیسیون به پارلمان در ژانویه ۱۹۷۶ بر ضرورت همکاری در فعالیت‌های فرهنگی تأکید مجدد شد.

در گزارش سال ۱۹۷۷، کمیسیون ضمن بررسی تأثیرات مقررات مربوط به گردش آزاد کالاهای فرهنگی، مالکیت معنوی و قوانین مالیاتی، پیشنهادهایی جهت توسعه حمایت از میراث فرهنگی و ارتقای تبادل فرهنگی ارائه داد (European Commission, 1977).

احساس نیاز به انعقاد پیمان‌های فرهنگی در سطح شورای اروپا سبب شد در سال ۱۹۷۹ پارلمان اروپا، کمیسیون را موظف به ارائه پیشنهادات جهت انعقاد این‌گونه معاهدات نماید. در سال ۱۹۸۲ اولین نشست وزرای فرهنگ کشورهای عضو برگزار شد و دولت‌ها را به شناخت زمینه‌های همکاری برای حفاظت از میراث فرهنگی، ایجاد تسهیلات جهت ارتباط هنرمندان کشورهای عضو و توسعه سطح فعالیت‌های آنان فراخواند (Kufimam & Rauning, 2002).

1. http://aei.pitt.edu/5321/1/001743_1.pdf

تشکیل شورای وزیران فرهنگ^۱ و شورای عالی مسائل فرهنگی در سال ۱۹۸۷ را می‌توان نقطه عطف سیاست فرهنگی مشترک در اروپا به شمار آورد. اتحادیه اروپا با آگاهی از نقش بی‌بدیل رسانه در ایجاد هویت اروپایی، برگ سبزی^۲ (۱۹۸۴) با عنوان تلویزیون بدون مرز منتشر کرد و متعاقب آن «طرح تلویزیونی بدون مرز»^۳ (۱۹۸۹) با هدف آنکه تلویزیون بتواند هر دو نقش اقتصادی (با گشودن بازار تبلیغ و ایجاد مشاغل در صنعت تلویزیون) و فرهنگی (با اشاعه هویت اروپایی) را ایفا کند، تصویب شد و از طریق تنظیم شرایط لازم برای پخش میان‌مرزی برنامه‌های تلویزیونی، چارچوب قانونی برای گردش آزاد محتوای سمعی و بصری در درون اتحادیه را فراهم شد. این مسئله به تقویت کثرت‌گرایی رسانه‌ای و تنوع فرهنگی کمک کرد و علاوه بر آن، اقدامات ترویجی به منظور گسترش تولیدات مستقل اروپایی را توسعه داد.

در بخش سمعی و بصری، برنامه «رسانه»^۴ صنعت سمعی و بصری اروپا را توسعه داد. چشم‌انداز این برنامه ترویج گفت‌وگوی میان فرهنگی، افزایش آگاهی متقابل در میان فرهنگ‌های اروپایی و توسعه پتانسیل‌های فرهنگی است.

در فوریه ۱۹۹۵ کشورهای عضو اتحادیه «کنوانسیون چارچوب برای حمایت از اقلیت‌های ملی» را تصویب کردند. این سند که نخستین سند حمایت از اقلیت‌ها محسوب می‌شود، می‌کوشد شرایط لازم را برای آزادی بیان، توسعه و حفظ هویت اقلیت‌های ملی با تکیه بر احترام به حاکمیت و تمامیت ارضی کشور مهیا نماید. به منظور تحقق این هدف کنوانسیون بر اصولی چون برابری اقلیت و اکثریت، عدم تبعیض، مهیا نمودن شرایط مناسب جهت توسعه اقلیت‌ها در بعد فرهنگی، مذهبی، زبانی و آیینی، تضمین آزادی بیان، تجمع قانونی، دسترسی به ابزارهای بیان هویتی در قالب رسانه، ارتباطات فرامرزی، حق مشارکت فعال اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی پای می‌فشارد.

این کنوانسیون به همراه کنوانسیون اروپایی حقوق بشر^۵ (نوامبر ۱۹۵۰)، منشور اجتماعی اروپا^۶ (اکتبر ۱۹۶۱)، کنوانسیون اروپایی منع شکنجه و رفتار یا مجازات‌های

-
1. Council of ministers of culture
 2. Green paper
 3. Television without frontiers
 4. Media
 5. European convention for the protection of human rights and fundamental freedom
 6. European social charter

غیرانسانی یا تحقیرآمیز (۱۹۸۷) و منشور حقوق اساسی اتحادیه اروپا (دسامبر ۲۰۰۲) منابع حقوقی سیستم اروپایی حقوق بشر را تشکیل می‌دهند.^۱

مبنای حقوقی کلیه اقدامات فرهنگی اتحادیه اروپا از زمان تأسیس، ماده ۱۲۸ معاهده ماستریخت (ماده ۱۵۱ آمستردام) است. مطابق این معاهده، عملکرد فرهنگی باید به شکوفایی هویت‌های ملی و منطقه‌ای انجامد. همچنین در قالب هویت یا فرهنگ اروپایی باید به میراث فرهنگی و ارزش‌های ملی جنبه اشتراکی داد. در قالب این پیمان، کشورهای عضو «تصمیم به پایه‌گذاری مرحله جدیدی در فرایند همگرایی اروپا» گرفتند (Treaty on European Union, 1992). این پیمان توسعه یافت و به‌ویژه در شکل‌گیری شهروند اروپایی و گسترش صلاحیت جامعه به زمینه‌های جدید، از جمله فرهنگ، تجلی یافت. ماستریخت به فرهنگ جایگاه به حق خود را داد و به همکاری‌های فرهنگی به‌عنوان یکی از اهداف رسمی فعالیت اتحادیه رسمیت بخشید.

ماده ۱۲۸ اتحادیه را موظف به کمک در جهت شکوفایی فرهنگ دولت‌های عضو با احترام به تنوع ملی و منطقه‌ای آنان و در عین حال تلاش برای به میان آوردن میراث مشترک فرهنگی اروپا می‌کند (بند ۱). تعهد جامعه به تشویق همکاری میان دولت‌ها و در صورت لزوم حمایت و تکمیل اقدامات آنها، بخش دیگری از تعهدات جامعه بر مبنای این اصل است.

حمایت از اقدامات دولت‌ها در چهار حیطه بهبود دانش و اشاعه فرهنگ و تاریخ اروپا، حفاظت و حراست از میراث فرهنگی شاخص اروپا، تبادلات غیرتجاری فرهنگ و خلق آثار هنری و ادبی، از جمله در بخش سمعی و بصری، انجام می‌پذیرد (ماده ۲).

ماستریخت چهار نوع آزادی با عنوان آزادی سرمایه، اعم از کالا و خدمات، آزادی جابجایی از جایی به جای دیگر، آزادی هماهنگی سیاست‌های داخلی و آزادی تبادلات فرهنگی را به رسمیت شناخت. این پیمان همچنین، اتحادیه و دولت‌های عضو را موظف به در نظر گرفتن جنبه فرهنگی در سایر مواد و سیاست‌ها به منظور احترام و ترویج تنوع فرهنگی می‌کند. از این زمان کلیه سیاست‌های فرهنگی اتحادیه اروپا با مرجعیت این ماده قانون و بر اساس «تأکید بر جنبه‌های مشترک میراث اروپایی، ارتقای احساس تعلق به یک

1. <http://eur-lex.europa.eu/LexUriServ/LexUriServ.do?uri=COM:2007:0242:FIN:EN:PDF>

2. <http://www.eurotreaties.com/maastrichteu.pdf>

جامعه مشترک در عین به رسمیت شناختن تنوع فرهنگی ملی و منطقه‌ای و کمک به توسعه فرهنگ‌ها و شناخت گسترده‌تر آنان» (3: 2002, 'A Community of cultures') بنا شد.

پس از ماستریخت، اقبال به نقش فرهنگ ابتدا در قالب نسل اول برنامه‌های اقدام فرهنگی و به عبارتی، تصمیم کالیدوسکوپ، برنامه‌های رافائل و آریان و سپس برنامه فرهنگ ۲۰۰۰، برنامه فرهنگ ۲۰۰۷ و دستور کار فرهنگ استمرار یافت. برنامه کالیدوسکوپ، برنامه اقدام اروپا در زمینه حمایت از فعالیت‌های هنری و فرهنگی با ابعاد اروپایی است. این برنامه که در سال ۱۹۹۶ توسط پارلمان اروپا و شورای اروپا با بودجه معادل ۲۶/۵ ECU تصویب شد، اولین برنامه جامع در زمینه فرهنگ بر اساس ماده ۱۵۱ پیمان ماستریخت به حساب می‌آید. این برنامه با هدف کلی تشویق آفرینش هنری و فرهنگی از طریق ترویج همکاری و مشارکت در سطح اروپا، چهار هدف خاص را دنبال می‌کرد: تشویق فعالیت‌های هنری مشارکت‌محور، پشتیبانی از پروژه‌های خلاقانه اروپا، کمک به بهبود مهارت‌های حرفه‌ای هنرمندان و دیگر اپراتورهای فرهنگی و کمک به گسترش آگاهی متقابل نسبت به فرهنگ اروپا (Kaleidoscope decision,^۱ 1996).

برنامه رافائل، برنامه حمایت از میراث فرهنگی اروپاست که در سال ۱۹۹۷ توسط پارلمان اروپا و شورای عالی برای مدت چهار سال تصویب شد. بخش‌های اصلی تحت پوشش این برنامه میراث فرهنگی منقول و غیرمنقول (موزه‌ها، مجموعه‌ها، کتابخانه‌ها و آرشیوها)، باستان‌شناسی و میراث زیر آب، میراث معماری و مناظر فرهنگی (اشیای طبیعی و فرهنگی) است.^۲

برنامه آریان به‌عنوان مکمل برنامه‌های رافائل و کالیدوسکوپ در زمینه‌های فرهنگی و سایر برنامه‌ها در زمینه آموزش و پرورش در سال ۱۹۹۷ با بودجه‌ای بالغ بر ۱۰ میلیون یورو توسط پارلمان اروپا و شورا تصویب و به مدت دو سال به اجرا درآمد. هدف کلی این برنامه، تشویق همکاری میان کشورهای عضو در زمینه کتاب و مطالعه، افزایش آگاهی و انتشار آثار ادبی و تاریخی مردم اروپا در قالب طرح‌های پشتیبانی از کتاب و ترجمه بود (Ariane programme, 1997).

در سال ۱۹۹۸ کمیسیون پیشنهاداتی را پیرامون یک برنامه واحد فرهنگی ارائه داد که

1. http://ec.europa.eu/publications/booklets/move/31/txt_en.pdf

2. <http://ec.europa.eu/rapid/pressReleasesAction.do?reference=IP/96/961&format=HTML&aged=0&language=EN&guiLanguage=en>

3. http://ec.europa.eu/culture/archive/culture2000/historique/raphael_en.html

در قالب برنامه فرهنگ ۲۰۰۰ جایگزین برنامه‌های فرهنگی نسل اول شد. این برنامه توسط پارلمان و شورای اروپا و با هدف توسعه مشترکات فرهنگی به وسیله ترویج گفت‌وگوی فرهنگی، آگاهی از تاریخ، تولید و انتشار فرهنگ، تحرک هنرمندان و آثار هنری، میراث فرهنگی اروپایی، اشکال جدید بیان‌های فرهنگی و نقش اجتماعی - اقتصادی فرهنگ تصویب شد.^۱

در فاصله تصویب و اجرایی شدن پیمان ماستریخت تا سال ۲۰۰۰ تحولات مهمی در زمینه جایگاه فرهنگ در اتحادیه اروپا رخ داده و توافقی همه‌جانبه مبنی بر توسعه مفهوم فرهنگ در میان دولت‌های عضو، اعضای پارلمان، کمیسیون، سازمان‌های بین‌المللی و سازمان‌های فرهنگی به وجود آمده بود. توسعه مفهوم فرهنگ سبب شد مفاهیم فرهنگ عامه، فرهنگ تولید انبوه^۲ و فرهنگ روزمره^۳ در چارچوب این مفهوم بسیط بگنجد و فرهنگ به منزله پاسخی برای مواجهه با چالش‌های بزرگ معاصر نظیر شتاب یکپارچگی اروپا، جهانی‌شدن، جامعه اطلاعاتی، اشتغال و همبستگی اجتماعی درآید. برنامه فرهنگ ۲۰۰۰ نمود این رویکرد جدید نسبت به فرهنگ بود. این برنامه کوشید فرهنگ مشترک اروپایی را از طریق ترویج همکاری میان هنرمندان خلاق، اپراتورها و نهادهای فرهنگی کشورهای عضو ارتقا داده و خلاقیت، توزیع فراملی فرهنگ، حرکت خلق‌کنندگان فرهنگ و اپراتورهای فرهنگی و آثار آنها را توسعه دهد.

بر مبنای گزارش ۳۱ دسامبر ۲۰۰۵ کمیسیون اروپا به پارلمان و شورا در زمینه ارزیابی دقیق نتایج حاصل از برنامه فرهنگ ۲۰۰۰، دستورالعمل مالی و برنامه‌ریزی جدید اتحادیه اروپا در قالب برنامه فرهنگ ۲۰۱۳-۲۰۰۷ و برای دوره زمانی ژانویه ۲۰۰۷ تا ۳۱ دسامبر ۲۰۱۳ تدوین شد. این برنامه نسبت به برنامه فرهنگ ۲۰۰۰ در قالبی کامل‌تر، بازتر و کاربرپسندتر تنظیم شده است و حمایت از اقدامات همکاری فرهنگی، سازمان‌های اروپایی فعال در زمینه فرهنگ و جمع‌آوری و اشاعه اطلاعات در زمینه فرهنگ را دنبال می‌کند.

به پیروی از هدف کلی برنامه‌های فرهنگی اروپا، هدف این برنامه نیز گسترش سطح فرهنگ مشترک برای اروپایی‌ها به منظور تشویق ظهور شهروند اروپایی است. در این

1. http://europa.eu/legislation_summaries/culture/129006_en.htm

2. Popular culture

3. Mass- produced culture

4. Everyday culture

چارچوب به طور خاص سه هدف حمایت از تحرک فراملی متخصصان در بخش فرهنگ، تشویق تحرک آثار هنری و محصولات فرهنگی فراتر از مرزهای ملی، ترویج گفت‌وگوی میان فرهنگی تعریف شده است. این برنامه علاوه بر دربرگرفتن کشورهای عضو اتحادیه اروپا، رویکردی باز نسبت به سایر کشورها دارد. این کشورها می‌توانند شامل کشورهای حوزه اقتصادی اروپا (ایسلند، نروژ و لیختن‌اشتاین)، کشورهای داوطلب الحاق، کشورهای حوزه بالکان غربی و به طور کلی همه کشورهایی باشند که با اتحادیه اروپا قراردادهای دوجانبه با مفاد فرهنگی منعقد می‌کنند.^۱

در می‌۲۰۰۷ دستور کار فرهنگ اروپا توسط پارلمان اروپا تصویب و به‌عنوان مبنای سیاست‌گذاری فرهنگی اتحادیه مطرح شد. دستور کار بر مبنای سه هدف شکل گرفت: ترویج تنوع فرهنگی و گفت‌وگوی فرهنگ‌ها، پاسداشت فرهنگ به‌عنوان کاتالیزور و حمایت از فرهنگ به‌عنوان یک جزء کلیدی در روابط بین‌الملل.

در چارچوب هدف اول، حمایت از شکوفایی فرهنگ اعضا و احترام به ویژگی‌های فرهنگی آنان، در عین تلاش برای توسعه گفت‌وگو و شناخت متقابل و همکاری‌های فراملی اولویت دارد. به این منظور اقداماتی توصیه شده است: ارتقای تحرک هنرمندان و اپراتورهای فرهنگی فراتر از مرزهای ملی، بسیج منابع عمومی و خصوصی به نفع تحرک فراملی آثار هنری و محصولات فرهنگی، تشریک مساعی اعضا با هدف ارائه تسهیلات مورد نیاز جهت تحرک اپراتورهای فرهنگی و آثارشان، ترویج و تقویت تلاش‌های بین‌فرهنگی و گفت‌وگوی میان‌فرهنگی به‌ویژه در زمینه زبان.

در مجموعه دوم اهداف، بر ارتقای فرهنگ به‌عنوان کاتالیزور خلاقیت تأکید می‌شود؛ عاملی که می‌تواند در چارچوب استراتژی لیسبون به رشد و اشتغال کمک کند. در این چارچوب نقش فرهنگ در حمایت و پرورش خلاقیت باید کشف، حمایت و تقویت شود. از آنجا که خلاقیت پایه نوآوری اجتماعی و تکنولوژیکی و بنابراین شاخه مهم رشد و اشتغال است، حمایت از فرهنگ در نهایت به اشتغال و رفاه منجر می‌شود.

ارتقای فرهنگ به‌عنوان یک عنصر حیاتی در روابط بین‌المللی اتحادیه، مجموعه سوم اهداف است. در چارچوب این هدف، اتحادیه اروپا به‌عنوان عضوی از کنوانسیون حفظ و ترویج تنوع بیان‌های فرهنگی یونسکو، متعهد شده است نسبت به توسعه نقش جدید و فعال

1. http://europa.eu/legislation_summaries/culture/129016_en.htm

بین‌المللی اروپا و یکپارچه کردن اقدامات فرهنگی به عنوان عنصر حیاتی در ارتباط اروپا با سایر کشورها و مناطق کوشا باشد. اتحادیه اروپا ادغام سیستماتیک ابعاد فرهنگی در تمام سیاست‌های خارجی و توسعه‌ای، پروژه‌ها و برنامه‌ها را به عنوان ابزاری برای تقویت کیفیت تلاش‌های دیپلماتیک و پایداری همگرایی می‌داند.

دستور کار در چارچوب این هدف مواردی را توصیه می‌کند: توسعه بیشتر گفت‌وگوی فرهنگی کشورهای عضو اتحادیه با کشورهای ثالث، کمک به ارتقای دسترسی کالاهای فرهنگی کشورهای در حال توسعه به بازارهای اروپا و سایر کشورها، استفاده از ابزارهای سیاسی و اقتصادی جهت پشتیبانی مالی و تکنیکی از حفظ میراث فرهنگی و دسترسی مناسب به ابزارهای بیان فرهنگی.

به منظور پیاده‌سازی اهداف یاد شده، کمیسیون چند سطح گفت‌وگو و همکاری را توصیه می‌کند. در سطح اول، پیشنهاد کمیسیون شامل گفت‌وگوی ساختاریافته با کلیه بخش‌های فرهنگی به منظور درک بهتر از طیف وسیعی از ذی‌نفعان است. در سطح دوم، ذی‌نفعان گوناگون در بخش فرهنگ، سازمان‌های حرفه‌ای، نهادهای فرهنگی، سازمان‌های غیردولتی، شبکه‌های اروپایی، بنیادها و... این امکان را می‌یابند تا موضوعات مربوط به خود را در میان خود طرح کرده و به گفت‌وگو با سازمان‌های اتحادیه و دولت‌های عضو بپردازند. در مورد کشورهای عضو اتحادیه، دستور کار جدید مستلزم یک قدم همکاری بیشتر با استفاده از روش‌های باز همکاری است. این روش شامل توافق آزادانه بر اهداف مشترک، پیگیری منظم در جهت پیشرفت آنها و تبادل بهترین اطلاعات و عملکردهاست.^۱ بر اساس آنچه ذکر شد، رویکرد مثبت و فعالانه اتحادیه اروپا نسبت به کنوانسیون حفظ و ترویج تنوع بیان‌های فرهنگی را می‌توان با رجوع به مرجعیت رسمی سیاست‌های فرهنگی اتحادیه اروپا توجیه کرد. در اساس، شکل‌گیری اتحادیه اروپا تلاشی است برای بازتعریف هویت اروپایی در عین احترام به هویت‌های متمایز و غنای فرهنگ‌های ملی. در سطح فراملی نیز تلاش‌های اتحادیه معطوف به آن است تا در چارچوب اسناد متفاوت به ویژه: «اعلامیه استراسبورگ درباره حمایت از اقلیت‌های ملی، منطقه‌ای یا زبانی»، «منشور اروپایی زبان‌های منطقه‌ای یا زبان‌های اقلیت» دولت‌های اروپایی تشویق به فراهم آوردن شرایط لازم برای آزادی بیان، توسعه و حفظ هویت اقلیت‌های ملی با تکیه بر احترام به

1. <http://eur-lex.europa.eu/LexUriServ/LexUriServ.do?uri=COM:2007:0242:FIN:EN:PDF>

حاکمیت و تمامیت ارضی واحدهای ملی گردند.

در واقع اصل وحدت در کثرت و تأکید بر جنبه‌های مشترک میراث اروپایی، ارتقای احساس تعلق به یک جامعه مشترک در عین به رسمیت شناختن تنوع فرهنگی ملی و منطقه‌ای و کمک به توسعه فرهنگ‌ها و شناخت گسترده‌تر آنان مبنای شکل‌گیری اتحادیه و مرجعیت رسمی سیاست‌گذاری فرهنگی اروپا در بعد داخلی است.

اتحادیه اروپا در بعد بین‌المللی نیز نه تنها رسالت خود را در دنیای جهانی شده امروز ارائه الگویی از قدرتی نرم و مبتنی بر تنوع می‌داند، بلکه بر اساس دستور کار فرهنگ اروپا، حمایت از تنوع فرهنگی در جهان را عامل قدرت خود به حساب می‌آورد. بدین ترتیب مرجعیت سیاست‌گذاری فرهنگی اروپا چیزی جز مرجعیت کنوانسیون مبنی بر تنوع و تکثر نیست و رویکرد فعالانه اروپا نسبت به کنوانسیون نه تنها دور از انتظار نیست، بلکه در جهت منافع اروپا و کاملاً قابل انتظار است.

۴. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در این مقاله تأکید بر موضوعاتی چند در حوزه فرهنگ و سیاست‌گذاری فرهنگی مورد توجه نگارندگان بوده است. نخست اینکه فرهنگ اکنون بنیان‌ساز پروژه توسعه کشورهای جهان در نظر گرفته می‌شود و هر کشور باید بنای توسعه بومی خود را بر قاعده فرهنگ خود قرار دهد. البته فرهنگ‌ها محلی هستند و درخشش آنها طبعاً باید جهانی باشد. سپس اینکه توسعه پارادیمی است غالب در جهان کنونی ما و جهت‌گیری فعلی این پارادایم در جهان، سمت و سوی فرهنگی دارد. توسعه همه‌جانبه و توسعه انسان‌محور، توسعه‌ای است مبتنی بر احترام به تمام فرهنگ‌ها. این نگاه از توسعه، مرجعیتی فرهنگی را در جهان غالب کرده است که خاستگاه خود را در اصل تنوع فرهنگی می‌یابد. بر پایه این مرجعیت، تنوع فرهنگی به همان اندازه لازمه زندگی انسانی است که تنوع در محیط زیست. سوم اینکه، ایران کشوری است منحصر به فرد با نظامی خاص خود. جمهوری اسلامی ایران طبیعتی فرهنگی دارد و مرجعیت فرهنگی نظام جمهوری اسلامی ایران در جاهایی به مرجعیت جهانی نزدیک شده و در جاهایی از آن فاصله می‌گیرد. چنین است که موضع کشور در خصوص کنوانسیون جهانی تنوع فرهنگی بر حسب مراکز گوناگون قدرت متفاوت است و سخن دولت به منزله نهاد صاحب حاکمیت در خصوص آن سخنی چند نواست. در نهایت اینکه، اتحادیه اروپا، بر خلاف ایران، موضعی هماهنگ را در خصوص این کنوانسیون

پیش رو گرفته است. چنین موضعی برخاسته از برنامه‌های هماهنگ اتحادیه اروپا در عرصه فرهنگ در طول دهه‌ها و نشئت گرفته از تأثیرپذیری سیاست‌های فرهنگی اتحادیه اروپا از مرجعیت تنوع فرهنگی است. سخن اتحادیه اروپا در حوزه فرهنگ، سخنی نو است. تأکید بر این موضوعات، از این رو صورت پذیرفت که نگارندگان، نخست، خود بر این باورند که بنیان پیشرفت هر کشوری را در سامان فرهنگی آن کشور باید جست‌وجو کرد و، دیگر اینکه آگاهند دولت جمهوری اسلامی ایران طرح تصویب کنوانسیون حفظ و ترویج تنوع بیان‌های فرهنگی را باید روزی، نه چندان دور، در دستور کار مجلس خود قرار دهد و هر اندازه کنوانسیون و شرایط امکان و ایجاد آن بهتر شناخته شود، اتخاذ موضع رسمی در قبال آن نیز با سهولت بیشتری همراه خواهد شد و مجلس شورای اسلامی این امکان را خواهد یافت که به جای تعویق در اقدام، اقدام بر اساس تعمیق را مبنای عمل خود در این زمینه قرار دهد.

Archive of SID

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

۱. استیگلیتز، جرج (۱۳۸۲). جهانی سازی و مسائل آن، ترجمه حسن گلریز، تهران: نشر نی.
۲. باتلر، ایمون (۱۳۷۷). اندیشه‌های اقتصادی میلتون فریدمن، ترجمه فریدون تفضلی، تهران: نشر نی.
۳. بیگ زاده، ابراهیم (۱۳۸۶). «نگرشی بر کنوانسیون حمایت و ارتقای تنوع مظاهر فرهنگی»، فصلنامه سیاست خارجی، شماره ۸۴: ۷۵۲-۷۲۷.
۴. تفضلی، فریدون (۱۳۷۲). تاریخ عقاید اقتصادی، تهران: نشر نی.
۵. توحیدفام، محمد (۱۳۸۱). دولت و دموکراسی در عصر جهانی شدن: سیری در اندیشه‌های سیاسی معاصر غرب (نظریه‌های دولت و دموکراسی)، تهران: روزنه.
۶. چروتی، فوریو (۱۳۸۴). به سوی هویت سیاسی اروپایی، در روح اروپا، (۶۴-۱۷)، ترجمه گیتی خرسند، تهران: نگاه معاصر.
۷. حسین لی، رسول (۱۳۷۹). مبانی و اصول سیاست فرهنگی در جمهوری اسلامی ایران (مجموعه مقالات)، تهران: نشر آن.
۸. خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۶۴). پاسخ‌های رئیس‌جمهور و رئیس شورای عالی انقلاب فرهنگی: <http://www.iranculture.org/about/rahbar/mrahbar/b01-07.php>.
۹. خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۶۸). بیانات در دیدار اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی: <http://www.leader.ir/langs/fa/index.php?p=bayanat&id=222>.
۱۰. خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۶۹). بیانات در دیدار اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی: <http://www.leader.ir/langs/fa/index.php?p=bayanat&id=405>.
۱۱. خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۷۰). بیانات در دیدار اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی به مناسبت هفتمین سالگرد تشکیل این شورا: <http://www.leader.ir/langs/fa/index.php?p=bayanat&id=597>.
۱۲. خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۷۵). بیانات در دیدار اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی: <http://www.leader.ir/langs/fa/index.php?p=bayanat&id=1362>.
۱۳. خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۷۶). بیانات در دیدار اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی: <http://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=9616>.
۱۴. خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۷۷). بیانات در دیدار اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی: <http://www.iranculture.org/about/rahbar/mrahbar/b01-07.php>.
۱۵. خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۷۸). بیانات در دیدار اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی: <http://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=9617>.
۱۶. خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۷۹). بیانات در دیدار اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی: <http://www.iranculture.org/about/rahbar/mrahbar/b01-16.php>.
۱۷. خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۸۲). بیانات در دیدار اعضا شورای عالی انقلاب فرهنگی:

<http://www.iranculture.org/about/rahbar/mrahbar/b01-06.Php>

۱۸. دادگر، یدالله (۱۳۸۳). تاریخ تحولات اندیشه اقتصادی (آزمون مجدد)، قم: مؤسسه انتشارات دانشگاه علوم مفید.
۱۹. ساعی، احمد (۱۳۸۹)، توسعه در مکاتب متعارض، تهران: قومس.
۲۰. سو، آلوین وای (۱۳۸۴). تغییر اجتماعی و توسعه: مروری بر نظریات نوسازی، وابستگی و نظام جهانی، ترجمه محمود حبیبی مظاهری، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۲۱. فراهانی، فاطمه (۱۳۸۵). «سیاست‌گذاری فرهنگی و توسعه»، فصلنامه فرهنگ و اندیشه، شماره ۱۸: ۱۶۲-۱۳۵.
۲۲. فراهانی، فاطمه (۱۳۸۶). آشنایی با کنوانسیون حفظ و ترویج تنوع بیان‌های فرهنگی یونسکو، تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.
۲۳. گروه نویسندگان (۱۳۸۱). گزارش جهانی فرهنگ ۲۰۰۰: تنوع گرایی، تضاد و تکثرگرایی، ترجمه گروه مترجمان، تهران: انتشارات کمیسیون ملی یونسکو.
۲۴. گزارش دومین نشست در مورد کنوانسیون حفظ و ترویج تنوع بیان‌های فرهنگی سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی ملل متحد (۱۳۸۷). گروه فرهنگی کرسی صلح، دموکراسی و حقوق بشر، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی.
۲۵. گیدنز، آنتونی (۱۳۸۵). راه سوم: بازسازی سوسیال دموکراسی، ترجمه منوچهر صبوری کاشانی، تهران: پردیس دانش.
۲۶. مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی (۱۳۷۵). ارزیابی کارنامه هشت ساله دولت: <http://majlesdb.majlis.ir/ReportsShow.asp?6544>
۲۷. مصطفوی کاشانی، لیلی (۱۳۷۹). احوال انسان غربی، تهران: محراب قلم.
۲۸. مولر، پیر (۱۳۷۸). سیاست‌گذاری عمومی، ترجمه حمیدرضا ملک‌محمدی، تهران: نشر دادگستر.
۲۹. نمازی، حسین (۱۳۸۷). نظام‌های اقتصادی، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۳۰. وحید، مجید (۱۳۸۲). «از فرهنگ سیاست‌گذاری تا سیاست‌گذاری فرهنگی»، در سیاست‌گذاری و فرهنگ در ایران امروز (مجموعه مقالات)، به اهتمام مجید وحید، تهران: نشر باز.
۳۱. وحید، مجید (۱۳۸۳). «کنوانسیون جهانی تنوع فرهنگی بررسی زمینه‌های فکری - تاریخی - موضوع و چشم‌انداز تصویب و تبعات در سیاست‌گذاری فرهنگی»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۶۳: ۲۶۹-۲۵۳.
۳۲. وحید، مجید (۱۳۸۴). «جستاری پیرامون مشکل سیاست‌گذاری در ایران»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۶۷: ۲۷۳-۲۶۱.
۳۳. وحید، مجید (۱۳۸۴). «نگاهی به مشکل سیاست‌گذاری عمومی در ایران در قالب جامعه‌شناسی سازمان‌ها و با بهره‌گیری از مفهوم مرجعیت»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۶۹: ۳۲۹-۳۱۷.
۳۴. هارشر، گای (۱۳۸۴). روح اروپا: آزادی و حقوق، در روح اروپا، (۱۸۲-۱۵۵)، ترجمه گیتی

خرسند، تهران: نگاه معاصر.

ب) منابع لاتین

1. A Community of Cultures (2002). European Commission:
http://ec.europa.eu/publications/booklets/move/31/txt_en.pdf.
2. Allister, Richard (1997). From EC to EU: An Historical and Political Survey, London: Routledge Press .
3. Ariane programme for books and reading (1998):
<http://eurlex.europa.eu/Notice.do?val=203519:cs&lang=en&list=203519:cs,298237:cs,154267:cs,144949:cs,384178:cs,&pos=1&page=4&nbl=35&pgs=10&hwords=ARIANE~&checktext=checkbox&visu=#texte>
4. Denning, Micheal (1995). The Cultural Front: The Laboring of American Culture in the Twentieth Century, London: Verso:
http://europa.eu/legislation_summaries/culture/129016_en.htm.
5. European Commision (1977). Community action in cultural sector:
http://aei.pitt.edu/5321/1/001743_1.pdf
6. Figel, Ján (2006). Opening intervention in Celebration of the UNESCO Convention the Protection and Promotion of the Diversity of Cultural Expressions. Brussels:
http://ec.europa.eu/culture/portal/action/diversity/pdf/FigelDiscours19_12_06.pdf.
7. http://ec.europa.eu/culture/archive/culture2000/historique/raphael_en.html.
8. http://ec.europa.eu/culture/portal/action/diversity/unesco_en.htm.
9. <http://eur-lex.europa.eu/LexUriServ/LexUriServ.do?uri=COM:2007:0242:FIN:EN:PDF>.
10. http://europa.eu/legislation_summaries/culture/129006_en.htm.
11. http://europa.eu/legislation_summaries/culture/129016_en.htm.
12. Kaleidoscope decision (1994): <http://europa.eu/rapid/pressReleasesAction.do?reference=IP/96/961&format=HTML&aged=0&language=EN&guiLanguage=en>
13. Kaufmann, Therese and Gerald Raunig (2002). Anticipating European Cultural Policies, Vienna: European Institute for progressive cultural policy .
14. Mexico City Declaration on Cultural Policies.(1982):http://portal.unesco.org/culture/en/files/12762/11295421661mexico_en.pdf/mexico_en.pdf
15. Outhwaite, William and Tom Bottomore (Editors) (1993).The Blackwell Dictionary of Twentieth-Century Social Thought,UK: Blackwell.
16. Treaty on Eropcan Union(1992): <http://www.eurotreaties.com/maastrichteu.pdf>
17. Yúdice, George (2000) . Stakeholders in cultural policy- making, Cultural Policy Formulations and Reviews: A Resource Handbook Unesco: <http://www.nyu.edu/classes/bkg/tourist/yudice-stake.pdf>